

« پرچمها »

و جهانی اراده می‌کنم
با یک پرچم
که تو باشی !

بر لذر طاهیا
رنگهای خود را به بانگی بلند سرداده‌اند
پرچمهای متضاد

به خورشید و
به اندک قوتی دلگوشند !

« مانی » فروردین ۶۵

به شماره سرها، رؤیا و
به شماره پرچمها، تفرقه
اینست داستان زمین !

و چیتنا و
چه بی غوغائی تو

- ای پرچم سپید سر بانی !

رؤیای عشق را تو با خود حمل می‌کنی و گفتم
هیچکس در دردی به تو نمی‌گوید
سردی برای تو نمی‌خواند
خونی به پای تو نمی‌ریزد

[کجا بند عاشقان ؟
... کجا بند ؟]

چه پرشادند رنگدان پرچمها
و چه غریبی تو

- پرچم سپید سر بانی !

دیده به دور دست صد روزم